

معمای امنیتی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی

روح‌اله سوری^۱

چکیده

روابط ایران و عربستان یکی از مهم‌ترین رقابت‌هایی است که صحنه خاورمیانه را مشخص می‌کند. هر دو کشور اغلب بعنوان مخالفان واقعی بویژه در خلیج فارس عمل کرده‌اند. عربستان سعودی روابط قوی با قدرت‌های غربی دارد در حالیکه ایران، ایالات متحده را خطرناک‌ترین دشمن خود می‌داند. می‌توان بیان کرد که یک معضل امنیتی در روابط دو کشور وجود دارد، زیرا هر دوی آنها به دنبال سیاست افزایش دستاوردهای نسبی خود هستند تا امنیت خود را در مقابل دیگری تأمین نمایند. آنچه از نگاه این مقاله در شکل‌گیری و تداوم این معمای امنیتی موثر بوده است برداشت‌ها و ادراکات طرفین از یکدیگر تحت تأثیر تحولات رخ داده پس از سال ۵۷ می‌باشد. مهمترین مولفه برداشتی شکل دهنده به معمای امنیتی در روابط دو کشور برداشتی است که هر دو کشور از دیگری بعنوان یک کشوری خواهان هژمونی در منطقه، دارد. اگرچه رقابت‌های مذهبی و ایدئولوژیک بین ایران و عربستان همواره مهم بوده است و بیشتر محققین تفاوت‌ها و اختلافات مذهبی و ایدئولوژیک را موتور رقابت دو کشور و معمای امنیتی بین آنها می‌داند اما این مقاله محرک اصلی تأثیرگذار بر معمای امنیتی میان دو کشور را نه اختلافات مذهبی که تلاش دو کشور برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای و برداشت هریک از طرف مقابل بعنوان کشوری که خواهان کنار زدن طرف مقابل و دستیابی به برتری منطقه‌ای است می‌داند.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان سعودی، معمای امنیت، جرویس

^۱ کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل r.souri58@gmail.com

مقدمه

روابط ایران و عربستان یکی از مهم‌ترین رقابت‌هایی است که صحنه خاورمیانه را مشخص می‌کند. هر دو کشور اغلب بعنوان مخالفان واقعی بویژه در خلیج فارس عمل کرده‌اند. عربستان سعودی روابط قوی با قدرت‌های آمریکایی و اروپایی دارد در حالیکه ایران، ایالات متحده را خطرناک‌ترین دشمن خود می‌داند. هر دو کشور یکدیگر را هژمون نوظهور منطقه می‌دانند و معمولاً یکدیگر را به دخالت در امور خلیج فارس متهم می‌کنند. روابط بین عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران ناشی از وجود یک معضل امنیتی بوده است و می‌توان بیان کرد که یک معضل امنیتی در روابط دو کشور وجود دارد، زیرا هر دوی آنها به دنبال سیاست افزایش دستاوردهای نسبی خود هستند تا امنیت خود را در مقابل دیگری تأمین نمایند.

به عقیده هر تیز و جرویس، منشأ نهایی معضل امنیتی، نظام بین‌الملل آنارشیک است. در حالیکه از نظر باترفیلد منشأ معضل از «گناه جهانی بشریت» نشأت می‌گیرد. هر سه نویسنده بر این توافق دارند که معضل امنیتی مربوط به ترس دولت‌ها از نیت یکدیگر است و عامل اساسی درگیری بین دولت‌ها است. با انباشته شدن قدرت بیشتر (شامل قابلیت‌های تهاجمی و دفاعی غیرضروری) برای تطابق با قدرت درک شده دیگران، دولت‌ها از معضل امنیتی فرار نمی‌کنند. در عوض آنها ناخواسته به سمت رویارویی با یکدیگر حرکت می‌کنند و نتایج غم‌انگیزی یعنی جنگ به بار می‌آوردند - بطور کلی، معضل امنیتی وضعیتی در یک نظام بین‌الملل آنارشیک است که در آن جستجوی امنیت از سوی دولت (الف) منجر به ناامنی برای دولت (ب) می‌شود که در نتیجه دولت (ب) نیز اقداماتی را برای افزایش امنیت خود انجام می‌دهد و همین مسأله به نوبه خود ناامنی را برای دولت (الف) افزایش می‌دهد. در واقع هرج و مرج باعث ایجاد عدم اطمینان می‌شود. عدم اطمینان باعث ایجاد ترس می‌شود. ترس منجر به رقابت قدرت‌ها می‌شود. رقابت قدرت یک معضل امنیتی ایجاد می‌کند. و معضل امنیتی فعال باعث درگیری و جنگ می‌شود. بنابراین، بین آنارشیسم و درگیری‌های دولت‌ها همبستگی قوی وجود دارد.

جرویس در توضیح نقش ناامنی در پیدایش معمای امنیت بر آسیب‌پذیری دولت‌ها در وجود معمای امنیت تأکید می‌کند. دولتمردان براساس میزان آسیب‌پذیری که احساس می‌کنند تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند که ممکن است با واقعیت موجود همخوان نباشد. هرچه دولت‌ها ارزش بیشتری برای امنیت قائل باشند، حساسیت بیشتری نسبت به تهدیدات حتی کوچک نشان می‌دهند. از نگاه جرویس احساس ناامنی موجب پیدایش معمای امنیت می‌شود و به رقابت‌های نظامی و مسابقات تسلیحاتی میان دولت‌ها دامن می‌زند. در واقع دولت‌ها نمی‌توانند درباره نیت و انگیزه‌های دولت‌های دیگر آگاهی کامل داشته باشند و همین نبود قطعیت به پیدایش احساس ناامنی می‌انجامد.

مقاله حاضر باتوجه وجود معمای امنیتی در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در پی این است که به این سوال پاسخ دهد که: مهمترین پیش‌ران (یا پیش‌ران‌های) شکل دهنده به معمای امنیت بین دو کشور پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران چه می‌باشد؟

فرضیه‌ای که این مقاله برای بررسی در نظر گرفته است عبارت است از:

- درک و برداشت دوطرف از یکدیگر بعنوان بازیگری جویای هژمونی منطقه‌ای مهمترین مولفه شکل دهنده معمای امنیتی بین جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی می‌باشد.

مقاله پیش‌رو قصد دارد با استفاده از برداشت رابرت جرویس نسبت به معمای امنیت از طریق روش کیفی و با استفاده از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای به بررسی مهمترین ادراکات و برداشت‌های دو کشور از یکدیگر که به معمای امنیتی میان آنها شکل داده است بپردازد.

۱- چارچوب تحلیلی

مفهوم معضل امنیتی در اوایل دهه ۱۹۵۰ با نوشته‌های جان هرز، هربرت باترفیلد و رابرت جرویس ظهور پیدا کرد. این مفهوم یکی از مفاهیم بسیار مهم در حوزه روابط بین‌الملل است زیرا می‌تواند درگیری و جنگ را توضیح دهد. مقاله هرز «انترناسیونالیسم ایده‌آلیستی و معضل امنیتی» اولین اثر عمده در مفهوم معضل امنیتی است. هرز مفهوم معضل امنیتی را اینگونه تعریف می‌کند: «گروه‌ها و افراد فعال سیاسی نگران امنیت خود در برابر مورد حمله قرار گرفتن و یا نابودی گروه‌ها و افراد دیگر هستند. از آنجائیکه آنها در تلاش هستند تا از چنین حمله‌ای به در امان باشند، و با این حال هرگز نمی‌توانند در دنیایی از واحدهای رقیب احساس امنیت کامل کنند، به سمت کسب قدرت بیشتر سوق داده می‌شوند تا از تأثیر قدرت برتر دیگران در امان بمانند. باترفیلد معضل امنیتی را در کتاب تاریخ و روابط انسانی خود با بیان این نکته توضیح می‌دهد که «بزرگ‌ترین جنگ در تاریخ را می‌توان بدون دخالت جنایتکاران بزرگی که ممکن است قصد آسیب عمدی در جهان را داشته باشند، ایجاد شود. جنگ می‌تواند بین دو قدرت که هر دو به شدت مشتاق اجتناب از هر نوع درگیری باشند ایجاد گردد.

به عقیده هرز و جرویس، منشأ نهایی معضل امنیتی، نظام بین‌الملل آنارشیک است. در حالیکه برای باترفیلد منشأ معمای امنیت از «گناه جهانی بشریت» نشأت می‌گیرد. سه نویسنده اصلی معضل امنیتی بر این موضوع توافق دارند که معضل امنیتی مربوط به ترس دولت‌ها از مقاصد یکدیگر و عامل اساسی درگیری بین دولت‌ها می‌باشد. با انباشته شدن قدرت بیشتر (شامل قابلیت‌های تهاجمی و دفاعی غیرضروری)، دولت‌ها از معمای امنیتی فرار نمی‌کنند بلکه در عوض آنها ناخواسته به سمت رویارویی با یکدیگر حرکت می‌کنند و نتایج

غم‌انگیزی (جنگ) به بار می‌آورند. بطور کلی، معضل امنیتی وضعیتی است در یک نظام بین‌الملل آنارشیک که در آن «جستجوی امنیت از سوی دولت (الف) منجر به ناامنی برای دولت (ب) می‌شود که در نتیجه اقداماتی را برای افزایش امنیت خود انجام می‌دهد و به نوبه خود ناامنی را برای دولت (الف) افزایش می‌دهد. بطور خلاصه، آنارشی باعث ایجاد عدم اطمینان و عدم اطمینان باعث ایجاد ترس می‌شود و در نهایت ترس نیز منجر به رقابت قدرت می‌شود که این رقابت قدرت یک معمای امنیتی ایجاد می‌کند (Bin Huwadini, 2015: 70-77).

مقاله جرویس با عنوان «همکاری تحت معضل امنیتی» از مهمترین آثار روابط بین‌الملل چند دهه اخیر است. در آن، جرویس دو استدلال اساسی را توسعه می‌دهد. نخست، او توضیح می‌دهد که معضل امنیتی کلید درک این موضوع است که چگونه در یک سیستم بین‌الملل آنارشیک، روابط دولتهایی با اهداف اساساً سازگار، همچنان به رقابت و جنگ ختم می‌شوند. از نظر جرویس معمای امنیتی زمانی وجود دارد که بسیاری از ابزارهایی که یک دولت بوسیله آنها تلاش می‌کند تا امنیت خود را افزایش دهد به کاهش امنیت دیگران منجر می‌شود. این پایه و اساس منطقی را برای آنچه جرویس آن را «مدل ماریپچی» می‌نامد، فراهم می‌کند که توضیح می‌دهد چگونه تعامل بین دولتهایی که فقط به دنبال امنیت هستند می‌تواند به رقابت دامن بزند و روابط سیاسی را تیره کند. جرویس توضیح می‌دهد که بزرگی و ماهیت معضل امنیتی به دو متغیر بستگی دارد: تعادل حمله-دفاع و تمایز حمله-دفاع. در نتیجه، معضل امنیتی می‌تواند در مکان و زمان متفاوت باشد. اگرچه دولتها در شرایط هرج و مرج بین‌المللی به سر می‌برند دارند که قابل تغییر نیست، اما می‌تواند شامل تنوع قابل توجهی در جذابیت ابزارهای همکاری یا رقابتی، چشم‌انداز دستیابی به سطح بالایی از امنیت و احتمال جنگ باشد (Glaser, 1997: 175-185).

از میان نظریه‌پردازان معمای امنیت، رابرت جرویس بیشترین تلاش را برای وارد کردن مفهوم معمای امنیتی به جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل انجام داده است. جرویس در ارتباط با معمای امنیتی بر این باور است که بسیاری از ابزارهایی که یک دولت تلاش می‌کند امنیت خود را افزایش دهد در واقع امنیت دیگران را کاهش می‌دهد و منافع یک دولت در تأمین امنیت خود اغلب بطور ناخواسته منجر به تهدید دیگران می‌شود. در جاهای دیگر، جرویس بر جنبه‌های دیگر معضل امنیتی تأکید کرده است و از دید وی قلب بحث معمای امنیت این است که افزایش امنیت یک دولت می‌تواند دیگران را ناامن کند، نه به دلیل برداشت‌های نادرست یا خصومت عیان بلکه به دلیل ساختار آنارشیک روابط بین‌الملل. از نگاه جرویس حتی اگر دولتها مطمئن باشند که نیت کنونی سایر دولتها خوش‌خیم است، نه قادر خواهند بود از احتمال تهاجمی شدن نیت دیگران در آینده غافل شوند و نه می‌توانند بطور معتبر تضمین کنند که نیت خودشان نیز در آینده صلح‌آمیز خواهد بود. جرویس استدلال می‌کند که در هنگام تعیین یک معمای امنیتی، ما باید در نظر بگیریم

که آیا آن اقدامات صرفاً دفاعی بوده‌اند یا خیر. رابرت جرویس همچون هرز معمای امنیت را دلیل همه جنگ‌ها نمی‌داند.

تعاریف و شرح‌های مختلف جرویس بر هفت جنبه از معضل امنیتی تأکید دارد: ۱- معضل امنیتی منشأ ساختاری دارد. ۲- عدم اطمینان و ترس دولت‌ها در مورد نیت حال و آینده یکدیگر برای شکل‌گیری و حفظ معمای امنیتی بسیار مهم است. ۳- معمای امنیت ناشی از اقدامات تدافعی است، بنابراین غیرعمدی است. ۴- تمایل به ایجاد نتایج ناخواسته و خود ویرانگر دارد - یعنی امنیت خود را کاهش می‌دهد. ۵- تمایل به ایجاد نتایج ناخواسته و غم‌انگیز یعنی جنگ دارد. ۶- معضل امنیتی می‌تواند باعث جنگ شود، اما علت همه جنگ‌ها نیست و ۷- پویایی معضل امنیتی خود تقویت‌کننده است و شبیه یک مارپیچ است. درنهایت، جرویس علاوه بر تأکید بر این هفت جنبه از معضل امنیتی، کمک اساسی دیگری نیز به درک این مفهوم کرده است و آن اینکه شدت معضل امنیتی را می‌توان هم توسط عوامل فیزیکی/مادی (مثلاً فناوری، جغرافیا) و هم عوامل روانی/ادراکی بعنوان مثال، برداشت‌های نادرست تنظیم کرد (Tang, 2009: 590-615).

جدول (۱) تفاوت‌ها و مشابهت‌های میان برداشت هرز، باترفیلد و جرویس از مفهوم معمای امنیت

TABLE 1 The Security Dilemma according to Butterfield, Herz, and Jervis

Aspects of the Security Dilemma	Butterfield (1951, 1960)	Herz (1950, 1951, 1966)	Jervis (1976, 1978, 1982, 1999, 2001)
The ultimate source is anarchy	No	Yes	Yes
Uncertainty over others' intentions	Yes	Yes	Yes
Fear about each other	Yes	Yes	Yes
Lack of malign intentions	Yes, but inconsistent	Yes	Yes, but inconsistent
Power competition	Not explicit	Yes	Yes
Spiral-like situation	Not explicit	Yes	Yes
Unintended tragic results	Yes	Yes	Yes
Unintended (and partially) self-defeating results	Not explicit	Yes	Yes
Regulators of the security dilemma	Only psychological factors were emphasized	Not emphasized	Both material and psychological factors were emphasized
Universal or conditional	Universal	Conditional	Conditional
An important cause of war?	Yes	Yes	Not explicit, although close to a Yes
The cause of all wars?	Yes	No	No

جرویس در مقاله معماهایی راجع به معمای امنیت (۲۰۱۱) اشاره می‌کند در حالیکه تسلیح (یا ایجاد اتحاد) می‌تواند منجر به تشدید تنش‌ها، کاهش امنیت دولت و حتی ایجاد یک جنگ غیرضروری شود، عدم اتخاذ چنین اقدامات احتیاطی نیز می‌تواند دولت را در صورت مواجهه با دشمنان به خطر بیندازد. بنابراین این سوال که یک دولت باید چه تعداد و چه نوع تسلیحاتی را تهیه کند، دولت را با قضاوت‌های دشواری در مورد چگونگی به حداکثر رساندن امنیت خود مواجه می‌کند.

جرویس در این مقاله بیان می‌دارد که گلیسر استدلال می‌کند خطوط کلی سیاست امنیتی یک دولت باید توسط سه نوع متغیر هدایت شود: انگیزه‌ها، عوامل مادی و اطلاعات. انگیزه‌ها از ارزش‌ها، منافع و اهداف دولت سرچشمه می‌گیرند، و تمایز کلیدی بین دولت‌هایی است که در درجه اول به دنبال امنیت هستند و آن‌هایی که «طمع‌خواه» هستند. عوامل مادی بر «قدرت سخت» تمرکز می‌کنند، که عمدتاً به معنای قدرت نظامی است که یک دولت دارد یا می‌تواند به آسانی توسعه دهد و اینکه آیا توانایی‌های تهاجمی قوی‌تر و متمایز از قابلیت‌های دفاعی است. متغیرهای اطلاعاتی به آنچه دولت می‌داند و می‌تواند در مورد انگیزه‌ها و قدرت دیگری بداند، مربوط می‌شود و شامل سوالاتی است که چگونه دولت‌ها می‌توانند بطور دقیق به یکدیگر علامت دهند.

از نظر جرویس، مانند بسیاری از واقع‌گراها مطالعه گلیسر اهمیت سیاست و ایدئولوژی داخلی را کم‌رنگ می‌کند. تا جائیکه اینها دلایل اصلی انگیزه‌ها و قدرت دولت هستند، گلیسر می‌تواند آنها را کنار بگذارد اما اگر آنها محرک اصلی مشکلات امنیتی باشند، هزینه حذف آنها زیاد است. گلیسر همچنین تأثیر ایدئولوژی‌ها و منابع داخلی سیاست خارجی را در برخورد با اطلاعاتی که یک کشور در مورد دیگری دارد، نادیده می‌گیرد. برای مثال، هنگامی که او به پایان جنگ سرد نگاه می‌کند، بر تغییرات در ادراکات آمریکایی‌ها از قدرت و انگیزه‌های شوروی تمرکز می‌کند، اما میزان تأثیر شدید این باورها را که سیستم داخلی شوروی در حال تغییر است، به حداقل می‌رساند. درنهایت، بسیاری از آمریکایی‌ها معتقد بودند که اتحاد جماهیر شوروی توسعه‌طلب بوده است، زیرا یک دیکتاتوری تشنه قدرت بود که توسط ایدئولوژی رسوخ کرده بود که وظیفه و ضرورت گسترش انقلاب‌ها را در سراسر جهان اعلام می‌کرد. زمانی که میخائیل گورباچف کمتر دیکتاتوری شد و مبارزه طبقاتی را بعنوان زیربنای سیاست خارجی شوروی کنار گذاشت، درک آمریکا از تهدید بطور منطقی به شدت کاهش یافت.

جرویس بر این باور است که مفهوم سیگنال‌دهی پرهزینه مشکلات عمده‌ای دارد و میزان ابهام در رفتار دولت‌ها احتمالاً بالا باقی خواهد ماند. وقتی دولتی از قابلیت تهاجمی چشم‌پوشی می‌کند، آیا نشان می‌دهد که یک جوینده امنیت است یا فقط وقت خود را صرف می‌کند، بعنوان مثال امروز ایران چه کاری می‌تواند

انجام دهد تا نشان دهد که تمایل آن به سلاح هسته‌ای تنها تلاشی برای امنیت است و ایالات متحده چه کاری می‌تواند انجام دهد تا نشان دهد که مایل است به منافع حیاتی ایران احترام بگذارد؟ زمانی که نیکیتا خروشچف، دبیر اول شوروی، ارتش خود را کاهش داد، جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه آمریکا، تحت تأثیر قرار نگرفت و ادعا کرد که این امر تنها باعث رشد سریع‌تر اقتصاد شوروی می‌شود و در نتیجه تهدید بزرگ‌تری در آینده ایجاد می‌کند. این پاسخ ناشی از دیدگاه مشکوک جبران‌ناپذیر او نسبت به انگیزه‌های شوروی بود (Jervis, 2011: 169;200).

رابرت جرویس به دشواری‌های موجود بر سر راه تحقق همکاری میان کشورها اشاره دارد و معمای امنیت را یکی از مشکلات موجود در سیاست بین‌الملل می‌داند که طبق آن، تلاش یک دولت برای افزایش امنیت خود باعث کاهش امنیت دیگر دولت‌ها می‌شود. جرویس در پیدایش معمای امنیت بر آسیب‌پذیری دولت‌ها در وجود معمای امنیت تأکید می‌کند. دولتمردان براساس میزان آسیب‌پذیری که احساس می‌کنند تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. احساس ناامنی موجب پیدایش معمای امنیت است و به رقابت‌های نظامی و مسابقات تسلیحاتی میان دولت‌ها دامن می‌زند. دولت‌ها نمی‌توانند درباره نیات و انگیزه‌های دولت‌های دیگر آگاهی کامل داشته باشند و همین نبود قطعیت به پیدایش احساس ناامنی می‌انجامد. دولت‌ها اگر صرفاً به دنبال تأمین امنیت باشند و احساس امنیت کنند، وضع موجود را می‌پذیرند؛ اما اگر احساس ناامنی کنند، ۴۳ به دنبال اتخاذ سیاست‌های رقابت‌جویانه خواهند رفت.

از نظر جرویس عوامل مادی نظیر موازنه تهاجم - دفاع از جمله دیگر نیروهای مؤثر بر شدت و ضعف معمای امنیت است. متغیرهای مادی مؤثر بر معمای امنیت عبارت است از متغیر تهاجم دفاع و متغیر قدرت. در زمینه متغیر تهاجم دفاع به موازنه تهاجم دفاع و تمایزپذیری تهاجم دفاع اشاره می‌شود. هنگامی که نابودی ارتش دشمن و تسخیر سرزمین آن، آسان‌تر از دفاع از ارتش و سرزمین خودی باشد، تهاجم از مزیت و برتری برخوردار است و اگر حفاظت از سرزمین آسان‌تر از حمله به طرف مقابل باشد، دفاع در موازنه تهاجم - دفاع از مزیت برخوردار است. جرویس دو عامل فناوری و جغرافیا را نیز در تعیین برتری تهاجم یا دفاع مؤثر می‌داند.

درباره تأثیر برداشت دولت‌ها از یکدیگر بر رفتار یا سیاست‌های آنها باید این مفروض کلی را در نظر داشت که دولت (الف) براساس برداشت، باور و طرز تلقی خود نسبت به دولت (ب) عمل می‌کند. جرویس این موضوع را تحت عنوان نیازهای امنیتی ذهنی مطرح می‌کند: «اگر یک دولت، دولت دیگر را دشمن تلقی کند سیگنال - هایی که دولت ارسال می‌کند و رفتاری که از خود در عرصه بین‌المللی نشان می‌دهد بر ادراکی که دیگران از او دارند بسیار مؤثر است. این سیگنال‌ها می‌تواند مثبت یا منفی یا اصطلاحاً خوش‌خیم یا بدخیم باشد.

سیگنال‌ها اظهارات یا اقداماتی هستند که معنای آنها به واسطه ادراک صریح یا ضمنی میان بازیگران تعیین می‌شود. سیگنال‌ها می‌توانند خواسته یا ناخواسته ارسال شوند. سیگنال‌ها می‌تواند به درک دولت‌ها از انگیزه-های یکدیگر کمک کنند (روان بد و ارم، ۱۳۹۹: ۱۱۵).

جرویس با استناد به قضیه شکار گوزن بر این باور است که در سطح نظام بین‌الملل چند موضوع وجود دارد که موضوع را از شکار گوزن متمایز می‌کند. اول اینکه معلوم نیست دولتی که اکنون دنبال حفظ وضع موجود است بعداً هم دنبال همین ایده باشد. چراکه رهبران عوض می‌شوند اذهان تغییر می‌کند، ارزش‌ها تغییر می‌کند و فرصت‌ها و تهدیدات جدیدی ایجاد می‌شود. مشکل دوم از نظر جرویس این است که به منظور حفاظت از دارایی‌های خود، دولت‌ها اغلب به دنبال کنترل منابع یا زمین‌های خارج از قلمرو خود هستند کشورهای غیر خودکفا باید مطمئن باشند که در زمان جنگ از منابع کافی برخوردار خواهند بود. مشکل سوم از نگاه جرویس معمای امنیت است، بسیاری از ابزارهایی که دولت‌ها در راستای امنیت خود به کار می‌گیرند امنیت دیگری را به خطر می‌اندازد. برخلاف محیط داخلی که افزایش امنیت یکی مثلاً ایجاد حفاظ در خانه امنیت دیگری را به خطر نمی‌اندازد در سطح نظام بین‌الملل ممکن است دولت هیچ قصدی برای به خطر انداختن امنیت دیگری نداشته باشد ولی این نتیجه خود اقدام دولت‌ها است. مثلاً اینکه بریتانیا در زمان‌های دور برای حفاظت از کشتیرانی خود به نیروی دریایی نیاز داشته اما این مساله می‌توانسته از سوی دیگران بعنوان تهدید برداشت شود.

۴۴

زمانی که آلمان قبل از جنگ جهانی اول شروع به ساخت یک نیروی دریایی قوی کرد، بریتانیا آن را تهدیدی علیه خود حساب کرد و اعتراض کرد که این امر می‌تواند یک سلاح تهاجمی علیه خودش باشد. وزیر خارجه بریتانیا ادواردگری به شاه ادوارد دوم گفت که اگر ناوگان آلمان برتری یابد بر کشور ما غلبه خواهد کرد. از نظر جرویس جنبه مهم امنیت ذهنی، ادراک تهدید است (یعنی تخمین زدن اینکه آیا دیگری همکاری خواهد کرد یا خیر). دولتی که مستعد این باشد که یک دولت خاص دیگر را بعنوان یک دشمن ببیند یا دیگران را بطور کلی یک تهدید ببیند، با شدت و سرعت بیشتری واکنش نشان خواهد داد. در واقع وقتی دولتی معتقد است که دیگری نه تنها به احتمال زیاد دشمن نیست، بلکه دارای منافع مشترک کافی برای متحد شدن با آن است، از افزایش سطح قدرت دیگران استقبال خواهد کرد.

موضوع حائز اهمیت دیگر از نظر جرویس توازن دفاع و تهاجم است. آیا سیاست‌های دفاعی و سلاح‌های دفاعی از سلاح‌ها و سیاست‌های تهاجمی قابل تشخیص است و اینکه دفاع دارای مزیت است یا تهاجم. اگر اینها از هم قابل تشخیص باشند و دفاع بر تهاجم مزیت داشته باشد احتمال اینکه امنیت یکی امنیت دیگری را کاهش دهد کمتر است. هر سلاحی بسته به هدفی که قرار است از آن استفاده شود، تهاجمی یا تدافعی خواهد بود (Jervis, 1978: 200-170).

۲- ابعاد معمای امنیت میان ایران و عربستان

سال ۱۹۷۹ را بایست نقطه عطف مهمی در خاورمیانه در نظر گرفت. در این سال منطقه شاهد وقوع انقلاب اسلامی در ایران، تصرف مسجدالحرام در عربستان سعودی و به قدرت رسیدن صدام حسین در عراق بود. این رویدادها بطور چشمگیری توازن قوا را در سراسر منطقه خلیج فارس تغییر داد و پیامدهای جدی برای ساخت محاسبات امنیتی خاورمیانه ایجاد نمود. این رویدادها اسلام - و اختلاف نظر اسلامی - را در خط مقدم محاسبات سیاسی قرار داد که به قلب رژیم‌های سراسر منطقه رسید. در عربستان سعودی، آل سعود با تهدیدات وجودی برای مشروعیت خود در داخل و خارج مواجه بود که ناشی از این مفهوم بود که دین بعنوان «شمشیر دوله» عمل می‌کند. برای آل سعود، مذهب بعنوان وسیله‌ای برای اطمینان از نشاط سیاسی آنها عمل می‌کرد و اتحاد چند صد ساله با وهابی‌ها در ایجاد پادشاهی عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲ موثر بود. این مفهوم نشان می‌دهد که چگونه دین می‌تواند دو نقش متفاوت را ایفا کند و هم با نشان دادن اعتبار اسلامی به یک رژیم مشروعیت بخشد و هم زمینه را برای سایر بازیگران فراهم کند تا از حاکمان به دلیل اینکه به اندازه کافی اسلامی نیستند انتقاد کنند.

در سال‌های پس از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، منطقه شاهد استفاده از اسلام برای رسیدن به اهداف سیاسی بود. لفاظی و نمادگرایی مذهبی به ویژگی بارز رفتار سیاست خارجی تبدیل شد و جبهه جدیدی را برای رقابت بین دولت‌ها باز کرد. ایجاد یک دولت اسلامی تنها در ۲۰۰ کیلومتری استان شرقی عربستان سعودی نگرانی جدی بسیاری در ریاض ایجاد کرد. با این حال در مراحل شکل‌گیری جمهوری اسلامی در ایران، روح‌اله خمینی در ابتدا به دنبال نشان دادن وحدت در سراسر امت بود. وی بیان داشت که هیچ تفاوتی بین مسلمانانی که به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند، بعنوان مثال عرب و فارس وجود ندارد. از نظر ایشان بسیار محتمل است که چنین مشکلاتی از سوی کسانی ایجاد شده باشد که آرزوی اتحاد کشورهای اسلامی را ندارند. آنها مسائل ناسیونالیسم، پان ایرانیسم، پان ترکیسم و اینگونه ایسم‌ها را ایجاد می‌کنند که مغایر با آموزه‌های اسلامی است. نقشه آنها نابودی اسلام و فلسفه اسلامی است.

اما همه چیز به سرعت تغییر کرد و سخنان به این سمت میل پیدا کرد که ما تجربیات خود را به سراسر جهان صادر خواهیم کرد و نتیجه مبارزات خود با ظالمان را بدون انتظار کوچکترین پاداشی به کسانی که در راه خدا در حال مبارزه هستند ارائه خواهیم کرد. نتیجه این صدور (انقلاب) به شکوفایی جوانه‌های پیروزی و استقلال و اجرای آموزه‌های اسلامی در میان ملت‌های به بردگی کشیده شده منجر خواهد شد. در واقعیت امر چنین سخنانی متوجه آل سعود بود که به هدف اصلی رژیم در ایران تبدیل شد:

«اگر می‌خواستیم به دنیا ثابت کنیم که حکومت سعودی، این سعودی‌های منحوس و فاسق، مانند خنجری هستند که همیشه از پشت، قلب مسلمانان را سوراخ کرده است، آنطور که توسط این رهبران نادان و بی‌جرات دولت سعودی نشان داده شده است، نمی‌توانستیم این کار را انجام دهیم (Mabon, 2019: 5-10).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کشورهای خلیج فارس با محوریت عربستان سعودی متأثر از دیدگاه امام خمینی در مورد تضاد سلطنت سعودی با اسلام و نیز تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر ملت‌های منطقه، احساس تهدید می‌کردند. عربستان سعودی (باتوجه به این برداشت) ایران را منبع اصلی بی‌ثباتی در منطقه می‌داند که به دنبال ایجاد هلال شیعی برای تسلط بر اعراب سنی منطقه است (شیرازی و نیکو، ۱۳۹۳: ۱۳۰). در سال ۱۹۷۹، زمانی که شاه ایران پس از یک انقلاب از قدرت کنار گذاشته شد، تغییرات عظیمی رخ داد. طنین‌انداز شدن پیام اسلامی ایران در منطقه از نظر عربستان خطری برای دولت این کشور به حساب می‌آمد و نشان‌دهنده یک نگرانی بزرگ در روابط عربستان و ایران بود. عربستان سعودی از انقلاب موفقیت‌آمیز ایران نگران و آشکارا از قصد ایران برای گسترش ایدئولوژی انقلابی در منطقه ناراحت بود. فشارها به‌علاوه زمانی افزایش یافت که رویارویی بین زائران ایرانی و نیروهای امنیتی سعودی رخ داد که منجر به جان باختن ۴۰۰ نفر گردید. دو کشور در سال ۱۹۸۸ روابط خود را قطع کردند و سفیران دو کشور به کشورهای خود بازگردانده شدند. بلافاصله پس از انقلاب، جنگ بین ایران و عراق در گرفت. عربستان سعودی برای مهار ایران از صدام حسین حمایت کرد. عربستان به این دلیل از عراق حمایت کرد چراکه از نگاه عربستان ایران همچنان بر ارسال پیام انقلاب خود در خاورمیانه تأکید داشت. در ادامه یک سازمان منطقه‌ای جدید به نام شورای همکاری خلیج فارس توسط کشورهای بزرگ حوزه خلیج فارس تشکیل شد. شورای خلیج فارس تحریم‌هایی را علیه ایران اعلام و بیان کرد که اهداف اساسی آن هماهنگی، ترکیب و ارتباط متقابل بین کشورهای عضو در همه زمینه‌ها است. از آنجا که اقتصاد ایران یک اقتصاد مبتنی بر نفت بود عربستان همچنین از سیاست نفتی علیه ایران استفاده کرد. در سال ۱۹۸۵ به دلیل تولید بیش از حد نفت عربستان سعودی، قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی بسیار پایین آمد که این موضوع یک شکست بزرگ برای اقتصاد ایران بود و رابطه بین دو کشور را وخیم‌تر کرد (Fatima and others, 2017: 75-78).

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سبب آزاد شدن نیروهایی شد که رابطه میان دو کشور را بطور کلی دگرگون کرد. عواملی مانند ایدئولوژی اسلامی شیعی و تقابل آن با ایدئولوژی سنی، سازش‌ناپذیری انقلاب اسلامی با غرب و مبارزه برای صدور انقلاب، سبب تنش میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شدند (برزگر، ۱۳۸۲: ۲۰۰). از نظر همسایگان ایران بویژه عربستان سعودی، صدور انقلاب بعنوان سیگنالی منفی و بدخیم تلقی گردید. جمهوری اسلامی ایران با طرح مباحثی مانند حمایت از مستضعفین در برابر مستکبرین، منافع قدرت‌های بزرگ را به زیر سوال برد و خود را بعنوان نیرویی تجدیدنظرطلب در عرصه منطقه‌ای و جهانی

مطرح کرد. چنین نگاهی درباره کشورهای همسایه ایران ماهیت افراطی تری به خود گرفت (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ۱۹۸۲: ۶۹).

تقارن طرح شعار صدور انقلاب و شورش‌های شیعیان در منطقه، اعراب را نسبت به استراتژی صدور انقلاب ایران نگران نمود. در همین راستا عربستان سعودی تلقی گذشته خود از ایران بعنوان دولتی عمدتاً امنیت‌طلب با آزمندی خفیف را کنار گذاشت و به این برداشت در رابطه با ایران رسید که با دولتی به شدت آزمند روبروست که قصد استقرار انقلاب اسلامی در کشورهای منطقه را دارد. عربستان در این برهه از جانب جمهوری اسلامی ایران نوعی تهدید وجودی احساس می‌کرد و این مسئله به شدت حس آسیب‌پذیری عربستان سعودی را تقویت کرد (روان بد و ارم، ۱۳۹۹: ۱۱۷).

مطابق با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حمایت از مستضعفان جهان را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است (قانون اساسی ج.۱، فصل دهم). قوی‌ترین نمونه حمایت از مستضعفان را می‌توان در لبنان مشاهده کرد، جاییکه جامعه شیعه مدت‌ها به حاشیه رانده شدن و آزار و اذیت را تجربه کرده بود. تأسیس حزب‌الله، در سال ۱۹۸۲ نشان داد که رژیم تازه جسور شده در تهران در حمایت از گروه‌های به حاشیه رانده شده در سراسر منطقه جدی است. در سال‌های بعد، می‌توان این حمایت را شامل گروه‌هایی مانند حماس، در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و جبهه اسلامی برای آزادی بحرین دانست که کودتای ۴۷ (شکست خورده) علیه آل خلیفه در سال ۱۹۸۲ را سازمان‌دهی کردند (Mabon, 2019: 5-10).

مقامات عربستان سعودی همواره بر این تصور بوده‌اند که کشورشان سرزمین وحی و پرچمدار اسلام در جهان می‌باشد به همین دلیل وقوع انقلابی اسلامی در ایران با داعیه اجرای احکام اسلام و تفسیری متفاوت از اسلام سعودی که رهبر آن پادشاهی‌های خلیج فارس را غیراسلامی عنوان می‌کرد، مایه نگرانی عربستان را فراهم کرد.

در دهه اول انقلاب ایران چند رخداد در پرتنش کردن رابطه دو کشور موثر بود. در سال ۱۳۵۸ شیعیان در بخش شرقی عربستان با برگزاری مراسم عاشورا و در دست داشتن عکس‌هایی از رهبر انقلاب علیه دولت عربستان دست به اعتراض زدند که این مسأله با واکنش دولت عربستان و نهایتاً کشته شدن بیش از ۳۰ نفر مواجه شد. از دیگر رخدادها تصرف مسجدالحرام توسط گروهی از شهروندان عربستانی به رهبری جهیمان العتیبی بود که در آبان ۵۸ رخ داد و یک درگیری دوهفته‌ای میان نیروهای نظامی عربستان (با کمک فرانسه) علیه مهاجمان را شکل داد. آنچه از سخنان و مواضع این گروه می‌توان مورد اشاره قرار داد درخواست آنها برای پایان دادن به حکومت آل سعود و قطع روابط با کشورهای مسیحی از جمله آمریکا می‌باشد. کشف مواد منفجره از تعدادی از زائران ایرانی و در ادامه تنش ایجاد شده در روابط دو کشور بر سر مراسم برائت از

مشرکین در ایام حج و کشته شدن ۴۰۰ نفر از زائران حاضر در مکه از مهمترین حوادث میان دو کشور در دهه اول انقلاب می‌باشد. این سخن شاهزاده نایف در همین دوره (پس از وقایع بخش شرقی عربستان) که ایرانی‌ها که بعد از انقلاب دیگر خود را ژاندارم منطقه عنوان نمی‌کنند اکنون به تروریست منطقه تبدیل شده‌اند (شفیعی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۰-۸). به خوبی عمق تنش میان دو کشور را به نمایش می‌گذارد.

همانطور که دارویچ استدلال می‌کند انقلاب در سال ۱۹۷۹ موقعیت بحرانی را برای عربستان سعودی ایجاد کرد، عربستان سعودی به نوبه خود مجبور بود هویت خود را برای حفظ احساس خود با متمایز ساختن خود از ایران، که ادعای رهبری اسلام را داشت بازسازی کند.

این امر به نوبه خود، منشور رفتاری سختگیرانه‌تر وهابی را ایجاد کرد. ولیعهد محمد بن سلمان در مصاحبه‌ای در پاسخ به این سوال که آیا این درست است که عربستان سعودی یک حکومت سختگیرانه اسلامی را اجرا می‌کند، ضمن تأیید این موضوع آن را به انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ مرتبط دانسته و بیان داشته که پس از سال ۱۹۷۹ ما قربانی بوده‌ایم، بویژه نسل من که از این موضوع بسیار رنج می‌برد. در این مصاحبه ولیعهد ریشه بیشتر مشکلات عربستان سعودی را در انقلاب سال ۱۹۷۹ دنبال می‌کند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، آیت‌اله خمینی هویت ایران را بعنوان هویتی مخالف با غرب، آمریکا و عربستان سعودی توصیف کرد: «خاندان آل سعود شایسته مدیریت امور حج و کعبه نیستند. مسلمانان و روشنفکران به فکر جایگزینی باشند». رهبر انقلاب در جایی دیگر بیان داشته که: جای تعجب نیست که ببینیم دست‌های آلوده آمریکا و اسرائیل از آستین افراد حیل‌گر، سرکرده‌های عربستان سعودی و خائنان حرمین شریفین بیرون می‌آیند و سپس قلب بهترین مسلمانان را هدف قرار می‌دهند. عزیزان مهمان خدا تعجب‌آور نیست که ببینیم کسانی که ادعای نگهبانی از مکه و خانه خدا دارند، خیابان‌های مکه را با خون مسلمانان آغشته می‌کنند (Abdullah, 2019: 24-30).

آنچه در مورد برداشت‌های دو دولت از یکدیگر پس از انقلاب می‌توان گفت این است که انقلاب اسلامی ایران نگاه عربستان سعودی به ایران را به شدت تغییر داده است. عربستان سعودی ایران را بعنوان رقیب تجدیدنظرطلب ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی تلقی می‌کند. ظهور اسلام شیعی بعنوان نیروی سیاسی در یک دولت در منطقه بعنوان تهدیدی برای عربستان سعودی محسوب می‌شود. رهبری عربستان از این بیم دارد که توانمندسازی شیعیان در استان شرقی پادشاهی می‌تواند آنها را تشویق کند تا با کمک ایران برای جدایی تلاش کنند و در نتیجه این کشور را از ثروت نفتی خود محروم کند. انقلاب اسلامی در ایران همچنین بعنوان رقابتی برای حق عربستان سعودی برای صحبت به اسم اسلام و نمایندگی جهان اسلام تلقی می‌شود. از این‌رو، عربستان سعودی سیاست‌هایی را با هدف به چالش کشیدن تلاش‌های ایران برای رسیدن به هدف خود مبنی بر صدور ایدئولوژی خود آغاز کرد. در خارج با حمایت از تعدادی از جناح‌های متخاصم و طرف‌های

متخاصم، درگیر جنگ‌های نیابتی در مناطق مختلف منطقه شده است. در داخل، این کشور تلاش کرده است تا کنترل خود را بر منطقه شرقی خود افزایش دهد و شیعیان خود را از انجام آزادانه فعالیت‌های مذهبی خود یا اعتراض به دولت باز دارد.

در طرف مقابل انقلاب اسلامی، هویت دولتی ایران از جمله روابط خارجی آن را عمیقاً دگرگون کرده است. ایران خود را بعنوان نیرویی برای ایجاد تغییرات انقلابی در دنیایی که در آن زندگی می‌کند تصور می‌کند. تفکر انقلابی جمهوری اسلامی ایران، جهان را به دو بلوک ظالم (در رأس آن آمریکا) و مستضعف تقسیم می‌کند و از این‌رو سعودی‌ها را بعنوان «عروسک خیمه شب‌بازی» و «دست‌نشانده» قدرت امپریالیستی آمریکا توصیف می‌نماید. رهبر انقلاب ایران، آل‌سعود را خائن و نگهبان فاسد و نالایق مکه و مدینه عنوان کرده بود.

آرزوهای عربستان سعودی و ایران برای رهبری بر جهان اسلام منجر به ظهور رقابت بین دو کشور بر مبنای ایدئولوژیک شده است. ایران از اقلیت‌های شیعه، بازیگران غیردولتی مبارز و رژیم‌های متخاصم عربستان سعودی حمایت می‌کند. در حالیکه عربستان سعودی از ثروت و روابط خود با ایالات متحده برای مهار تلاش‌های ایران در سراسر خاورمیانه استفاده می‌کند. تنش و رقابت در سرتاسر منطقه گسترش یافته است زیرا هر دو کشور می‌خواهند مواضع خود را در منطقه مستحکم کنند. بخشی از این حوزه‌های جنگ نیابتی ۴۹ شامل عراق، سوریه، لبنان، یمن و بحرین می‌باشد (Bin huwadini, 2015: 75).

در عراق تهاجم آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۳ که رژیم صدام حسین را سرنگون کرد، تغییری عظیم در موازنه قدرت در خاورمیانه ایجاد کرد. ایران منتفع اصلی این تغییر بوده است. ایران نقش خود را در عراق افزایش داد. شاهزاده سعود الفیصل، وزیر امور خارجه سابق عربستان سعودی در این رابطه گفت که کشورش و ایالات متحده در کنار هم جنگیدند تا پس از بیرون راندن عراق از کویت، ایران را از عراق دور نگه دارند اما اکنون (بعد از صدام) کل کشور را بدون دلیل به ایران می‌سپاریم.

در سوریه جنگ نیابتی بین ایران و عربستان سعودی درست پس از شروع اعتراضات مردمی علیه رژیم بشار اسد آغاز شده است. سوریه برای بیش از سی و پنج سال مهمترین متحد عرب ایران بوده است. هر دو کشور بلافاصله پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران یک اتحاد قوی تشکیل دادند. علیرغم ایدئولوژی‌های متفاوت-شان، آنها موفق به تشکیل یک اتحاد مبتنی بر منافع استراتژیک یا همانطور که انوشیروان احتشامی و ریموند هینبوش آن را «ضدامپریالیستی» توصیف کرده‌اند، شدن N که هدف اصلی آنها خنثی کردن قابلیت‌های تهاجمی عراق، اسرائیل و آمریکا در منطقه بود.

ایران و عربستان سعودی وضعیت سوریه را یک بازی جمع صفر می‌دانند. ایران احساس می‌کند برای تضمین تداوم نفوذ و حضور رژیم اسد در شام، بویژه برای حفظ دسترسی به گروه‌های نیابتی خود، مجبور است در کنار رژیم اسد بایستد. در حالیکه عربستان سعودی تلاش می‌کند برای برکناری رژیم اسد فشار بیاورد تا شکست بزرگی برای ایران ایجاد کند.

در رابطه با لبنان می‌توان گفت که موضوع این کشور بسیار با موضوع سوریه مرتبط است. در لبنان، هم عربستان سعودی و هم ایران بازیگران خارجی اصلی تأثیرگذار بر سیاست آن هستند. علیرغم اینکه لبنان حوزه نفوذ سنتی هیچکدام از دو کشور نیست، اما به بخشی از رقابت و جنگ نیابتی بین دو کشور تبدیل شده است. ایران می‌خواهد اطمینان حاصل کند که سوریه همچنان امکان دسترسی حیاتی‌اش برای ارسال سلاح به حزب‌الله را فراهم می‌کند، در حالیکه عربستان سعودی می‌خواهد خط حمایت ایران از حزب‌الله را از طریق سوریه قطع کند.

حوزه دیگر جنگ نیابتی بین دو کشور یمن است. ریاض می‌خواهد یمن یک همسایه خوش‌خیم بماند و به یک تهدید تبدیل نشود. سعودی‌ها معتقدند که قدرت‌گیری حوثی‌ها در یمن گامی برای دستورکار منطقه‌ای ایران است. یمن کشور مهمی است زیرا کنترل نقطه گلوگاه باب‌المندب در دریای سرخ را در دست دارد. هرکسی که آن را کنترل کند، قدرت منطقه‌ای خود را برای کنترل نفت و سایر گذرگاه‌ها افزایش خواهد داد. یمن همچنین کشوری همسایه با عربستان سعودی است و ۱۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. بنابراین، هرکسی که یمن را کنترل کند می‌تواند به راحتی عربستان سعودی را مستقیماً تهدید کند. به همین دلیل است که یمن در رقابت بین عربستان سعودی و ایران بسیار مهم است (Binhuwadini, 2015: 75). (78)

ایران و عربستان سعودی با درگیر کردن خود در یک جنگ نیابتی در یمن، تمایل خود را برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای نشان داده‌اند. در واقع مسأله یمن برای ایران و عربستان را باید یک بازی با حاصل جمع صفر و معمای امنیتی در نظر گرفت. ایران و عربستان سعودی از یمن برای به دست آوردن قدرت ژئواستراتژیک در رقابت خود به سمت هژمونی منطقه‌ای استفاده می‌کنند. هرچند که ممکن است بتوان مداخله دو کشور در یمن را یک جنگ ایدئولوژی مذهبی در نظر گرفت، اما انگیزه واقعی را می‌توان از طریق موقعیت ژئواستراتژیک یمن در امتداد دریای سرخ توضیح داد. هم ایران و هم عربستان سعودی برای کسب هژمونی منطقه‌ای انگیزه دارند زیرا معتقدند داشتن قدرت بیشتر از همسایگان تنها راه کسب امنیت است. ایران و عربستان سعودی هر دو بازیگران منطقه‌ای هستند که به دنبال تأمین منافع خود می‌باشند. این مسأله به خوبی در استفاده آنها از جنگ‌های نیابتی در سراسر منطقه با مشارکت برجسته در بحرین، عراق، لبنان، سوریه و یمن قابل مشاهده است. توماس هابز استدلال می‌کند که دولت‌ها برای به دست آوردن امنیت بیشتر

گسترش خواهند یافت. این در مورد لشکرکشی ایران و عربستان سعودی در سراسر خاورمیانه و علاقه خاص آنها به کسب نفوذ و کنترل بر تنگه باب‌المنندب قابل صدق است. از نگاه این دو کشور تنها راه دستیابی به امنیت مطلق کسب قدرت از طریق تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای است.

توجیه عربستان سعودی برای جنگ در یمن ناشی از اعتقاد مذهبی و ترس از امنیت خود در امتداد مرز جنوبی خود است، ایران هم ادعاهای مذهبی مشابهی را برای حمایت از شورشیان حوثی مطرح کرده است. اما به نظر باید تمرکز ما به دستاوردهای اقتصادی معطوف شود که تنگه باب‌المنندب می‌تواند برای ایران و عربستان سعودی بعنوان اقتصادهای متکی به نفت داشته باشد. ایران و عربستان سعودی براساس دستاوردهای ژئواستراتژیک و اقتصادی درگیر جنگ داخلی یمن هستند. اگرچه ایدئولوژی مذهبی و سیاسی در انگیزه‌های آنها نقش دارد، اما نیت واقعی ایران و عربستان سعودی را می‌توان در اهمیت تنگه باب‌المنندب در حمل و نقل نفت مشاهده کرد.

تنگه باب‌المنندب که در منطقه شمالی یمن قرار دارد برای ایران و عربستان سعودی ارزش ژئواستراتژیک دارد. طبق گزارش اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، تخمین زده می‌شود روزانه ۶٫۲ میلیون بشکه نفت خام از طریق تنگه باب‌المنندب به سمت اروپا، ایالات متحده و آسیا حرکت می‌کند. این تنگه اقیانوس هند را به یکی از ژئواستراتژیک‌ترین نقاط جهان متصل می‌کند و برای ورود به دریای سرخ و کانال سوئز، کشتی‌ها باید از طریق تنگه باب‌المنندب عبور کنند. برای اجتناب از این تنگه، کشتی‌ها باید در نیمکره جنوبی آفریقا که بطور فزاینده‌ای گران و خطرناک است سفر کنند. تحت معمای امنیتی، مشارکت ایران در دریای سرخ از طریق حمایت آنها از حوثی‌ها در یمن، امنیت عربستان سعودی را به خطر انداخته است. بنابراین، حملات هوایی عربستان سعودی به یمن در سال ۲۰۱۵، راهی برای عربستان برای توجیه قدرت و کنترل این کشور شد (Tierce, 2020: 12-4).

در واقع می‌توان گفت که تنش‌های ایدئولوژیک و رقابت بین عربستان سعودی و ایران در بسیاری از نقاط خاورمیانه، یک معمای امنیتی را در روابط دو کشور ایجاد کرده است. ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل باعث ایجاد عدم اطمینان در خاورمیانه شده است. عدم اطمینان نیز باعث ایجاد ترس در میان کشورهای منطقه و ترس نیز منجر به رقابت قدرت و رقابت بین عربستان سعودی و ایران، دو قدرت اصلی ایدئولوژیک منطقه شده است. هر کشوری فکر می‌کند با افزایش قدرت نسبی خود امنیت بیشتری خواهد داشت، اما واقعیت این است که این اقدام، دولت دیگر را وادار می‌کند تا برای ارتقای امنیت خود اقدامات متقابلی انجام دهد. این وضعیت یعنی جستجوی امنیت در واقع امنیت هر دو کشور را کاهش می‌دهد. ویژگی‌های معمای امنیتی رابرت جرویس می‌تواند وضعیت روابط عربستان و ایران را توضیح دهد. جرویس اشاره کرد که نیت رهبران

دولتی پایدار نیست، زیرا آنها به دنبال مداخله در امور داخلی سایر کشورها به منظور حفاظت از قلمرو خود هستند. آنها برای تقویت توانایی‌های نظامی کشورشان تلاش خواهند کرد؛ هر چه برداشت از طیف منافی که نیاز به حفاظت داشته باشند، بیشتر باشد بیشتر با منافع دیگران برخورد خواهند کرد. این دقیقاً همان چیزی است که در روابط عربستان سعودی و ایران روی می‌دهد. هر کشوری از ترس حمله، توانایی‌های دفاعی خود را افزایش می‌دهد و از یک نیروی نیابتی در منطقه حمایت می‌کند و در امور داخلی سایر کشورها (عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، بحرین و یمن) مداخله می‌کند تا در برابر تهدیدی که از جانب دیگری تصور می‌شود محافظت کند. هر چه جمهوری اسلامی ایران قدرتمندتر باشد، عربستان احساس آسیب‌پذیری بیشتری دارد و بالعکس. وضعیت رقابت بین دو کشور در مسیری روبه افزایش قرار دارد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، رقابت بین دو کشور به کشورهای عربی خلیج فارس و شام محدود می‌شد، اما امروزه این رقابت گسترش یافته است و کشورهای جدیدی مانند عراق، یمن، مصر، سودان، پاکستان و افغانستان را در بر گرفته است. این نشان می‌دهد که رقابت در حال تشدید است و می‌تواند در سال‌های آینده با تلاش‌های ایران برای افزایش توان نظامی خود از طریق دستیابی به ظرفیت هسته‌ای، وخیم‌تر شود.

دیگر ویژگی‌های تعیین کننده تنش‌های عربستان و ایران که کمکی به جلوگیری از وجود معمای امنیتی نمی‌کند، سطح پایین وابستگی متقابل اقتصادی میان آنهاست. با نگاهی به روابط اقتصادی عربستان و ایران می‌توان استدلال کرد که هیچ وابستگی متقابلی بین دو کشور وجود ندارد. حجم تجارت بین دو طرف بسیار کم و در حدود ۰٫۱ درصد است. با چنین روابطی، دو کشور در یک دوراهی باطل امنیتی گرفتار شده‌اند (Binhuwadini, 2015: 70-76).

پس از وقوع تحولات جهان عرب تحت عنوان بهار عربی در سال ۲۰۱۱ منافع دو دولت در کشورهای بحرین، سوریه، عراق، لبنان و یمن در تعارض آشکار قرار گرفته و رقابت برای بیشینه‌سازی نفوذ در منطقه تشدید شده است. بدین معنی، پس از سال ۲۰۱۱ رقابت نسبتاً پنهان به تعارض منافی آشکار بدل شده و رویارویی دو کشور در مناطقی به شکل جنگ‌های نیابتی عیان شده است. رویارویی دو کشور در منطقه سبب شده تا هر دو کشور تلقی آزمندانانه‌ای از یکدیگر داشته باشند و معمای امنیت میان آنها وخامت بیشتری پیدا کند؛ بررسی متغیر آگاهی در رقابت ایران و عربستان سعودی نشان می‌دهد که هر دو کشور سطح بالاتری از احساس آسیب‌پذیری را تجربه کرده و تلقی شدیدتری از تهدید داشته و یکدیگر را بعنوان دولتی آزمند در نظر می‌گیرند (روان بد و ارم، ۱۳۹۹: ۱۱۸).

این تلقی را می‌توان در مواضع و سخنان طرفین به خوبی ردیابی نمود. عادل الجبیر، وزیر امور خارجه عربستان سعودی در مقاله‌ای در مجله نیویورک تایمز با بیان اینکه ایران باید انتخاب کند که آیا می‌خواهد براساس قوانین نظام بین‌الملل زندگی کند یا یک کشور انقلابی سرپیچی کننده از قوانین بین‌المللی باقی بماند ایران

را جنگ‌خواه‌ترین بازیگر در منطقه که به دنبال هژمونی منطقه‌ای و همچنین حامی اصلی تروریسم در جهان است نامید. در سال ۲۰۱۵، شاهزاده سعودی الفیصل، وزیر امور خارجه وقت عربستان سعودی بار دیگر بر قرائت عربستان از سیاست ایران در منطقه تأکید کرد:

ما می‌بینیم که ایران در سوریه، لبنان و یمن و عراق درگیر است. ایران در حال تسلط بر عراق است. تروریسم را ترویج می‌کند و سرزمین‌ها را اشغال می‌کند. اینها ویژگی کشوری نیست که خواهان صلح است و به دنبال بهبود روابط با کشورهای همسایه می‌باشد. ملک سلمان، پادشاه عربستان سعودی که نیز در سخنان خود در اجلاس سالانه شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۱۵، خواستار ضرورت مقابله با یک تهدید خارجی (ایران) که هدف آن تسلط و بی‌ثبات کردن منطقه و ایجاد درگیری‌های فرقه‌ای است گردید (Mousavian, 2016).

هزاران سند سعودی که توسط ویکی‌لیکس منتشر شده است، با جزئیات شگفت‌انگیزی نشان می‌دهد که چگونه هدف دولت عربستان در سال‌های اخیر نه تنها گسترش نسخه سخت‌گیرانه‌اش از اسلام سنی - اگرچه این برای دولت عربستان یک اولویت بوده - که تضعیف دشمن اصلی خود، ایران بوده است. اسناد وزارت خارجه عربستان سعودی وجود حساسیت و وسواس زیاد نسبت به ایران را نشان می‌دهد، بطوریکه طبق این اسناد دیپلمات‌هایی در آفریقا، آسیا و اروپا فعالیت‌های ایران را با جزئیات زیرنظر دارند و سازمان‌های دولتی ۵۳ ارشد در حال طراحی اقداماتی برای محدود کردن گسترش اسلام شیعی هستند. دامنه این عملیات جهانی با بودجه نفت به توضیح هشدار عربستان در مورد توافق هسته‌ای میان ایران و قدرت‌های جهانی کمک می‌کند. در واقع رهبران عربستان نگران هستند رهایی از تحریم‌ها پول بیشتری را برای تقویت نیروهای نیابتی ستیزه‌جو در اختیار ایران قرار دهد (Ben Hubbard & Ei Sheikh, 2015).

یکی از اسناد دیپلماتیک ایالات متحده که توسط ویکی‌لیکس منتشر شد، به این موضوع اشاره دارد که پادشاه سعودی مکرراً از ایالات متحده درخواست حمله به ایران برای پایان دادن به برنامه هسته‌ای این کشور را داشته است و تأکید داشته است که سر مار باید بریده شود. عادل الجبیر، وزیر امور خارجه عربستان سعودی، پس از تشدید درگیری‌های سوریه، برداشت خود از رژیم ایران را به این صورت بیان نمود که حمایت از ترور و ادامه سیاست تضعیف امنیت و ثبات کشورهای منطقه، ویژگی واقعی ایران می‌باشد. رژیم ایران با دفاع از اقدامات تروریست‌ها و توجیه آنها شریک جنایات آنها می‌باشد. در واقع در حالیکه در آن زمان ظهور داعش ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده بود، برای عادل الجبیر، ایران جدی‌ترین تهدید برای ثبات منطقه بود. از نظر جبیر، ایران متخاصم‌ترین بازیگر در منطقه می‌باشد که اقدامات آن نشان دهنده تعهد این کشور به هژمونی منطقه‌ای است (Mabon, 2019: 8-11).

نتیجه‌گیری

روابط ایران و عربستان سعودی پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران به سمت شکل‌گیری یک معمای امنیتی متمایل شده است. آنچه از نگاه این مقاله در شکل‌گیری و تداوم این معمای امنیتی موثر بوده است برداشت‌ها و ادراکات دوطرف از یکدیگر تحت تأثیر تحولات رخ داده پس از سال ۵۷ می‌باشد. مهمترین مولفه برداشتی شکل دهنده به معمای امنیتی در روابط دو کشور برداشت هر دو کشور از دیگری بعنوان کشوری خواهان هژمونی منطقه‌ای می‌باشد هر دو کشور خود را واجد ویژگی‌هایی می‌دانند که این ویژگی‌ها آنها را شایسته قدرت اول بودن در منطقه می‌نماید. عربستان سعودی به دلیل جمعیت، وسعت و مرکزیت مهمترین مراکز دینی جهان اسلام همواره برای خود نوعی جایگاه برتر در میان کشورهای مسلمان قائل است. ایران نیز به دلایل ژئوپلیتیک، جمعیت و تاریخ شکوهمند خود در زمان‌های دور خود را قدرتی مهم و متمایز از دیگر دولت‌های منطقه تصور می‌کند. نقطه عطف شکل‌گیری معمای امنیتی میان ایران و عربستان را باید انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ در نظر گرفت. انقلاب اسلامی هم در برداشت عربستان از ج.ا.ا و هم در برداشت ایران از عربستان سعودی تأثیرگذار بوده است. از نگاه عربستان، انقلاب اسلامی بر پایه نظریه ولایت فقیه که یک نظریه فقهی شیعه است منجر به این برداشت از ایران نزد عربستان گردیده که ج.ا.ا کشوری رقیب در منطقه برای عربستان می‌باشد. تأکید ایران بر هویت شیعی و جایگزینی رابطه با ملت‌ها به جای رابطه با دولت‌ها همگی در نگرانی عربستان از ایران پس از انقلاب موثر بوده است. از سوی دیگر نیز وقوع انقلاب اسلامی منجر به ایجاد دیدگاهی جدید در دستگاه دولتی ایران نسبت به کشورهای عرب منطقه و در رأس آنها عربستان سعودی گردید. این نوع نگاه به عربستان و کشورهای عربی را می‌توان در سخنان رهبر انقلاب ایران به وضوح ردیابی نمود. در ادامه با گذشت زمان وقوع رخداد‌های متعدد در روابط دو کشور در تثبیت و تشدید این نوع برداشت دو طرف از یکدیگر تأثیر بسیاری داشته است. جنگ ایران و عراق، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس توسط شش کشور عرب خلیج فارس، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و نهایتاً توافق هسته‌ای ایران با غرب در سال ۲۰۱۵ از مهمترین تحولات با توانایی تأثیرگذاری بر برداشت و درک دو کشور از یکدیگر بوده است.

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، از بین رفتن صدام و روی کار آمدن دولت شیعی نزدیک به ایران در این کشور از نگاه عربستان در واقع نتیجه‌ای جزء قدرت گرفتن بیشتر ایران در منطقه در بر نداشته است. همانطور که مقام عربستانی صراحتاً بر این نکته تأکید داشته که آمریکا عملاً بعد از صدام عراق را تحویل ایران داده است. توافق هسته‌ای نیز از دیگر رخداد‌های مهم طی سال‌های اخیر بوده که معمای امنیتی میان دو کشور را پیچیده‌تر کرده است. خروج عربستان از رویکرد محافظه‌کاری سنتی و در پیش گرفته شدن یک رویکرد تهاجمی که مصداق آن را در جنگ یمن می‌توان مشاهده کرد از مهمترین نتایج برداشت عربستان

سعودی از منافع توافق هسته‌ای میان ایران و غرب برای ایران بوده است. توافق هسته‌ای از نگاه عربستان منجر به تقویت جایگاه ایران در منطقه و گشایش اقتصادی برای ایران و افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران شده است. از نگاه روزنامه الحیات در حالیکه مذاکرات هسته‌ای در جریان بود اعراب شاهد در قدرت ماندن اسد، قدرت گرفتن حزب‌الله در لبنان، تقویت دولت شیعی در عراق و حوثی‌ها در یمن بوده‌اند و در واقع همین موضوعات منجر به بدبینی آنها نسبت به آمریکا و نهایتاً پیگیری سیاست مستقل از این کشور و حمله نظامی به یمن شد.

در نهایت اگرچه رقابت‌های مذهبی و ایدئولوژیک بین ایران و عربستان همواره مهم بوده است و بیشتر محققین تفاوت‌ها و اختلافات مذهبی و ایدئولوژیک را موتور رقابت دو کشور و معمای امنیتی بین آنها می‌داند اما این مقاله محرک اصلی تاثیرگذار بر معمای امنیتی میان دو کشور را نه اختلافات مذهبی که تلاش دو کشور برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای و برداشت هریک از طرف مقابل بعنوان کشوری که خواهان کنار زدن طرف مقابل و دستیابی به برتری منطقه‌ای است می‌داند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- امین روان بد، امین و ارم، ابراهیم (۱۳۹۹)، «تأثیر معمای امنیت بر رقابت بین ایران و عربستان سعودی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ش ۴۳.
- ۲- برزگر، کیهان (۱۳۸۲)، «تعاملات سیاسی ایران عربستان پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۷.
- ۳- تاجیک، محمدرضا و دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲)، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، فصلنامه راهبرد ش ۲۷.
- ۴- شفیعی، صادق و دیگران (۱۳۹۶)، «واکاوی روابط ج.ا.ا و عربستان سعودی در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، س ۵۳.
- ۵- شیرازی، حبیب‌الله و نیکو، حمید (۱۳۹۳)، «تنگنای امنیتی؛ رفتارشناسی شورای همکاری خلیج فارس در قبال برنامه هسته‌ای ایران»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، ش ۱۴.
- ۶- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل دهم.

لاتین:

- 7- Abdullah, Michael (2019). *Them vs Us: The ontological significance of identity and (in) security in the Cold Conflict between Iran and Saudi Arabia*, University Of Gothenburg.
- 8- Bin Huwaidin, Mohamed (2015). "The Security Dilemma in Saudi-Iranian Relations", *Review of History and Political Science*, Vol. 3(2).
- 9- Ben Hubbard and Mayy El Sheikh (2015). WikiLeaks Shows a Saudi Obsession With Iran, <https://www.nytimes.com/2015/07/17/world/middleeast/wikileaks-saudi-arabia-iran.html>
- 10- Fatima, Noor and others (2017). "Saudi Arabia, Iran and Middle East - A Dilemma", *Global Political Review (GPR)*, Vol. II, No. I.
- 11- Glaser, Charles (2011). "The Security Dilemma Revisited", *World Politics*, Volume 50, Issue 01.
- 12- Jervis, Robert (2011). "A Dilemmas About Security Dilemmas, International Politics", *Columbia University*, Published online: <http://www.tandfonline.com/loi/fsst20>
- 13- Jervis, Robert (2011). "Cooperation Under the Security Dilemma", *World Politics*, Vol. 30, No. 2.
- 14- Mabon, Simon (2019). Sunni-Shi'i Relations and the Iran-Saudi Security Dynamic, https://eprints.lancs.ac.uk/id/eprint/131752/2/Draft_sunni_shi_i_chapter_29052017_1.pdf
- 15- Mousavian, Sayed Hossein (2016). The Iran-Saudi Conflict: The Iranian Perspective, <https://www.belfercenter.org/publication/iran-saudi-conflict-iranian-perspective>
- 16- Tang, Shiping (2009). *The Security Dilemma: A Conceptual Analysis*, Security Studies.
- 17- Tierce, Micaela (2020). *The Race to Regional Hegemony: A Case Study of the Iran-Saudi Rivalry in Yemen*, University of North Georgia, https://digitalcommons.northgeorgia.edu/honors_theses